

## موج سوم بنیادگرایی در کشور

کدام آزاد  
بخش چهارم

افغانستان، پیش از شکل‌گیری بنیادگرایی سیاسی، کانون فکری همه مذاهب و حتا اعتقادات و باورهای غیردینی به شمار می‌رفت. تسامح و مدارا میان باورهای مذهبی یکی از برجستگی‌های تاریخ همزیستی میان صاحبان باورها و اعتقادات را در این سرزمین تشکیل می‌داد. این تسامح و مدارا که به ویژه پس از دولت عبوری پشاور توسط موج اول بنیادگرایی و پسانها توسط طالبان (موج دوم) زیر فشار قرار گرفت، جایگاه‌اش درون دایره‌ی فکری موج سوم چندان به نظر نمی‌رسد.

این موج که بسیاری از آموزه‌های مذهبی، فرهنگی و سنتی مردم را بدعت می‌شمارد، به ویژه میان مذاهب و سلک‌های متنوع عرفانی و صوفیانه که پیروان زیادی در کشور دارد، به شکل واقعی هراس ایجاد کرده است.

شاخصه‌ی دیگر موج سوم بنیادگرایی جزم‌اندیشی و مطلق باوری است. در نگاه این جریان آنچه را آنان می‌اندیشند و به آن باور دارند، حقیقت مطلق است. فراتر از باورهای این جریان خط‌اندیشی به شمار رفته و گمراهی تلقی می‌گردد.

تاویل نص صریح در این اندیشه کوچکترین جایگاهی ندارد....

## "صلح با طالبان"، توهم مرگبار



کدام بهرام آموئیایی

صلح با طالبان یک توهم تلخ و مرگبار است که بهای آنرا نه حکومت‌گران کابل بلکه مردم بی‌گناه می‌پردازند. دولتمردان افغانستان اگر کمترین فراستی هم دارند، باید از این توهم فاجعه‌بار که در نتیجه‌ی آن همه روزه مردم بی‌پناه در هر گوشه و کنار کشور کشته می‌شوند، دست بردارند.

صلح با گروهی که مدعی دستیابی به تام و تمام قدرت است و هیچ تمایلی برای کنار آمدن با دشمنان سیاسی‌اش ندارد، امکان‌پذیر نیست.

صفحه ۲

## دومین هیأت حزب اسلامی به کابل می‌آید

## ارک: پالیسی افغانستان در قبال پاکستان تغییر کرده است

معاون سخنگوی ریاست جمهوری افغانستان می‌گوید که پالیسی آن کشور در قبال پاکستان تغییر کرده، اما کابل به تعهدات داده شده‌ی خود در نشست چهارجانبه‌ی صلح پایبند است. دواخان مینه پال در صحبتی که با خبرنگار صدای آمریکا داشت، گفت: "شبکه‌ی حفاتی مسئول حمله‌ی روز سه شنبه در کابل است. او افزود که آن شبکه "با حمایت استخبارات پاکستان" حمله‌ی انتحاری را انجام داده است. اما اینکه این افراد از کجا آمده و چگونه به محل رویداد رسیده اند، در تحقیقات روز های آینده روشن خواهد شد."

مینه پال در پاسخ به اینکه آیا اظهارات درباره‌ی مذاکرات صلح چهارجانبه و حمله‌ی انتحاری سه شنبه در کابل، بیانگر تغییر پالیسی حکومت در قبال پاکستان است؟ گفت: "پالیسی‌ها هیچگاهی ثابت نمی‌مانند و همواره تغییر می‌یابند. این پالیسی‌ها بادر نظر داشت تعهدات و اقدامات کشورها تغییر می‌نمایند. پالیسی ما کاملن تغییر کرده است. ما در برابر ملت افغانستان مسئولیت داریم تا علیه کسانی ایستاده شویم که مردم ما را شهید ساخته و به اعمال مختلف تخریبی مانند انفجار و انتحار دست می‌زنند. اما با آنهم حکومت به تعهدات که حکومت افغانستان در نشست چهارجانبه‌ی صلح داده است، پایبند می‌باشد. ولی می‌خواهیم که پاکستان تعهداتی را که در آن نشست داده است، در عمل ثابت سازد و اگر به تعهدات خود عمل نکند، فکر نمی‌کنم که این مذاکرات به نتیجه‌ی روشن و خاصی برسد."

قرار است امروز دومین هیأت با صلاحیت حزب اسلامی وارد کابل شود و روی مسایل صلح با سران "حکومت وحدت ملی" دیدار کند. حبیبه سرابی، یکی از معاونان شورای عالی صلح افغانستان به صدای آمریکا گفت که رهبری این هیأت را غیرت بهیر-مسؤول کمیته‌ی سیاسی حزب اسلامی به دوش خواهد داشت. گفته می‌شود که قاضی محمدحکیم و علی انصاری نیز در ترکیب این هیأت شامل اند. خانم سرابی افزود که این هیأت برای انجام برخی مذاکرات با سران حکومت و رهبران سیاسی و جهادی به کابل می‌آیند و بیشتر دیدار این هیأت دوستانه خواهد بود. خانم سرابی گفت که شورای عالی صلح با هیأت قبلی مذاکره می‌کند و آمدن هیأت دومی حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار با این شورا ربطی ندارد و طرف مذاکره نخواهد بود. حبیبه سرابی گفت که شورای عالی صلح با هیأت قبلی حزب اسلامی حکمتیار که رهبری آن به دوش انجنیر محمدامین کریم است، روی اکثریت موارد به توافق رسیده است.

خانم سرابی اظهار داشت که از جمله‌ی ۲۵ ماده روی ۲۲ ماده‌ی آن میان شورای عالی صلح و هیأت مذاکره‌کننده‌ی حزب اسلامی موافقه صورت گرفته است و سه ماده‌ی از صلاحیت رئیس جمهور است.

## مشکلات دانشجویان دانشگاه بامیان

هر سال با آغاز دروس دانشگاه، زندگی رقت‌بار دانشجویانی که از سایر ولایات به بامیان می‌آیند، نیز شروع می‌گردد. یک ماه از آغاز سال تحصیلی جدید می‌گذرد؛ اما هنوز هم دانشجویان در پس کوچه‌های شهر بامیان دنبال اتاق کرایه‌ی سرگردان اند.

به نقل از گزارش‌گر رادیو آشنا صدای آمریکا، دانشجویان دانشگاه بامیان به دلیل نبود لیلیه، مجبورند اتاق‌های نمناک پس‌کوچه‌های بازار بامیان را پلاستیک‌پوش کنند و برای سپری کردن یک سال دوره‌ی تحصیلی شان این اتاق‌های متروکه را با قیمت بلند کرایه بگیرند.

حلیمه معتمدی-محصل دانشکده علوم طبیعی دانشگاه بامیان در این باره می‌گوید: "دختران دانشجو در دانشگاه بامیان دچار مشکلات بیش از حد اند؛ لیلیه برای بودوباش نداریم، استاد کمبود داریم، امکانات درسی و ترانسپورتیشن وجود ندارد و ما مجبوریم در حویلی‌های کرایه‌ی، در اتاق‌های نمناک و غیرموضن زندگی کنیم که درس را هم درست یاد نمی‌گیریم." خانم معتمدی می‌افزاید که کمبود استاد، نبود انترنیت و کمبود صنوف درسی در دانشگاه بامیان از دیگر مشکلات عمده‌ی دختران دانشجو در این ولایت است که هیچ فرد مسؤل به حل این مشکلات نپرداخته است.

عدم دسترسی به آب آشامیدنی و ترانسپورت نیز از دیگر مشکلات عمده‌ی دانشجویان در این ولایت محسوب می‌شود. دانشجویان دانشگاه بامیان می‌گویند که هم اکنون شماری زیادی از صنوف درسی چوکی ندارد و بسیاری از ساعت‌های درسی بدون درس و استاد سپری می‌شود.

معصومه یکی دیگر از این دختران دانشجو می‌گوید: "شماری از مالکان حویلی‌ها که دختران اتاق‌های آنرا به

کرایه می‌گیرند، بعد از یک یا دو ماه می‌گویند که از شما خوشم نیامد و باید حویلی را ترک کنید که روی همین لحاظ دختران محصل همواره در کوچه و پس‌کوچه‌ها دنبال اتاق کرایه سرگردان اند." عبدالولی، دانشجوی دیگر می‌گوید: "اکثریت استادان دانشگاه بامیان لیسانس شانرا از دانشگاه بامیان گرفته اند که از تجربه‌ی تدریس خوب برخوردار نیستند و در کنار آن دانشجویان از اندک‌ترین امکانات آموزشی در این دانشگاه برخوردار اند."

اما مشکلات فراروی ادامه تحصیل دختران دانشجو در این ولایت بیشتر از پسران است. مسؤلان دانشگاه بامیان می‌گویند که در این دانشگاه بیش از ۷ هزار دانشجو مشغول تحصیل اند که حدود ۱۵۰۰ تن آنان را دختران تشکیل می‌دهند. عزیزالله یوسفی-سرپرست پوهنتون بامیان می‌گوید که هم اکنون صدها محصل با کمبود استاد مواجه اند. وی می‌گوید "زیرساخت‌های مورد نیاز دانشگاه بامیان با عدم توازن مواجه است و همه ساله بدون در نظر داشت ظرفیت دانشگاه، دانشجویان بیشتر به این نهاد علمی معرفی می‌شوند و مشکلات را چند برابر می‌سازد."

اما فیصل امین-سخنگوی وزارت تحصیلات عالی افغانستان می‌گوید که روی برنامه‌های انکشافی و زیربنایی دانشگاه بامیان کارهای زیادی صورت گرفته است. امین، در این باره می‌گوید: "در رابطه به کمبود استاد و کادرهای مسکلی دانشگاه بامیان هیچ مشکل وجود ندارد، ما بیشترین استاد را در بخش‌های مختلف در دانشگاه بامیان داریم اما در رابطه به کمبود جای و مکان تدریس باید از سوی مسؤلان دانشگاه درخواست شود تا در زمینه وزارت تحصیلات عالی افغانستان رسیده‌گی صورت گیرد."

## کودتای هفت ثور

## و منازعه‌ی پشتونستان

نویسنده: توغل



زمینه‌ی مداخله فعال اتحاد جماهیر شوروی سابق، زمانی به طور جدی آغاز شد که سردار محمد داوود در سال ۱۹۵۳ صدراعظم افغانستان گردید. داوود که رویای ایجاد افغانستان بزرگ و پیوستن پشتونستان با آنرا می‌دید، خواهی نخواهی روی این منازعه با پاکستان درگیر می‌گردید. (۱)

داوود هیچگاه برای دسترسی به آن رؤیا، ایالات متحد آمریکا را با خود هماهنگ نمی‌دید و یا بر مبنای بینش وی، آن کشور به شکل طبیعی جزء متحدان منطقوی پاکستان به شمار می‌رفت.

دست برتر نیروی نظامی پاکستان، داوود را مجبور کرد تا برای ایجاد موازنه و تجهیز اردویش با اتحاد شوروی تماس بگیرد. روس‌ها که در پی فرصت بودند، پس از آنکه پاکستان راه ترانزیت افغانستان را از طریق بندر کراچی مسدود کرد، راه ترانزیت دیگری را از طریق اتحاد شوروی برای افغانستان و آن هم به نرخ نهایت ارزان پیشنهاد کردند.

به تعقیب آن خروشچف و بولگانین از طریق دهلی به کابل رسیده و کمک صد میلیون دالری را در بخش تجهیز اردو و به ویژه قوت‌های هوایی پیشکش و به شکل رسمی از موضع داوود، در مورد منازعه پشتونستان حمایت کردند. (۲) پس از این کمک اقتصادی و آن هم در بخش تربیه‌ی نیروی نظامی، مشاوران شوروی داخل افغانستان گردیده و اعزام صاحب منصبان نخبه‌ی اردو غرض آموزش نظامی به اتحاد شوروی آغاز گردید... صفحه ۳



## گپ مردم



# فساد و پولشویی، منبع تروریزم

ب. آذری

اخیرن دیدبان شفافیت افغانستان در گزارشی، ۶۵ درصد از گردش مالی در این کشور را آلوده به فساد و پولشویی دانست. مسئول اجرایی این نهاد گفت: "در افغانستان سالانه به ارزش ۷۰ میلیارد دلار تریاک تولید و قاچاق می‌شود که این مبلغ از راه پولشویی وارد گردش مالی قانونی می‌گردد."

فساد رایج در افغانستان که زمینه را برای فعالیت‌های مالی غیرقانونی از جمله پولشویی فراهم می‌سازد، به نوبت خود نقش کلانی در رشد و گسترش خشونت و تروریزم دارد. گروه‌های دهشت‌افکن و مافیایی که فعالیت‌شان به گونه‌ی قانونی ممنوع است، تنها با استفاده از بازار سیاه، تجارت غیرقانونی، پولشویی و تولید و قاچاق مواد مخدر می‌توانند زنده بمانند. فسادزدگی حکومت سبب می‌شود تا این فعالیت‌ها با گذشت هر روز دامنه‌ی وسیع‌تری به خود بگیرد و همزمان با آن میزان خشونت، جنگ و تروریزم هم افزایش یابد.

حکومت افغانستان برای مبارزه با فعالیت‌های مالی غیرقانونی، قانون پولشویی را توشیح کرده است؛ اما از آنجا که دولت این کشور یکی از فاسدترین دولت‌ها در جهان است، امید چندان نیست که این قانون به گونه‌ی جدی عملی شود.

اشرف غنی با شروع سال جدید خورشیدی، ۱۳۹۵ را "سال مبارزه با فساد" خواند و از اراده‌ی قاطع‌اش در مبارزه با این پدیده سخن گفت؛ اما با نگاهی به تجربه‌ی یک و نیم ساله‌ی مدیریت غنی در زمینه‌ی مقابله با فساد و فسادگران، به ویژه افتضاح شهرک هوشمند، به دشواری می‌شود باور کرد که او واقعاً بخواهد یا بتواند با فساد گسترده‌ی که سراسر اداره‌های دولتی را فراگرفته است، مبارزه‌ی جدی و قابل توجه کند.

وقتی اشرف غنی افرادی را که در حکومت کرسی متهم به فسادهای میلیونی بودند، به عنوان مشاور، معین و سفیر تعیین می‌کند، مردم حق دارند که نسبت به قصد و اراده‌ی غنی و عبدالله برای کاهش فساد بدبین باشند.

اشرف غنی و عبدالله عبدالله در کارزارهای انتخاباتی‌شان وعده‌های کلانی برای ثبات‌سازی، مبارزه با فساد و ایجاد اشتغال می‌دادند. بیشتر مردم هم که از افزایش فساد و ضعف حکومت‌داری در دولت پیشین به تنگ آمده بودند، به آنها رأی دادند تا وضعیت تغییر کند. اما غنی و عبدالله نه تنها که نتوانسته‌اند وضعیت بد دوران گذشته را حفظ کنند، بلکه با حکومت‌داری بدتر، مردم را به شدت نسبت به خودشان بدبین کرده‌اند. حالا مردم حسرت دوران کرسی را می‌کشند.

نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهند که گسترش روزافزون فساد در نهادهای دولتی یکی از عوامل نارضایتی مردم نسبت به حکومت غنی-عبدالله شده است؛ نارضایتی‌یی که با گذشت هر روز به گونه‌ی نگران‌کننده رو به افزایش است. غنی و عبدالله حتم می‌دانند که اگر این نارضایتی همچنان ادامه یابد، روزی ممکن است کاخ و قدرتی را که در حال حاضر خیلی هم از آن لذت می‌برند، از آنها بستانند.

حمله‌ی اخیر تروریست‌ها در کابل که بنا بر آمارهای وزارت امور داخله، ۶۴ کشته و ۳۴۷ زخمی بجا گذاشت، یک بار دیگر در عمل ثابت کرد که صلح رؤیایی اشرف غنی و یاران‌اش با طالبان دست‌یافتنی نیست؛ در چهارده سال گذشته همیشه این گونه بوده و به نظر نمی‌رسد که تا مدت‌های زیاد تغییر خاصی در آن دیده شود.

طالبان حتا هنگامی که قدرت نظامی و سیاسی کنونی را در افغانستان نداشتند، حاضر نشدند با دولت کابل روی میز مذاکره بنشینند. حالا که این گروه قوی‌تر از گذشته است، چه نیازی به سازش و گفتگو دارد؛ آنهم با دولتی که هشدار سقوط آن حتا از سوی هم‌پیمانان استراتژیک‌اش داده می‌شود؟

حکومت حامد کرزی، توان و قدرت بیشتری در مقایسه با حکومت غنی-عبدالله داشت، یا دست‌کم طالبان مانند امروز از قدرتی برخوردار نبودند که دست به تصرف یک ولایت بزنند. با اینهمه، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان افزون بر تلاش‌های بی‌نتیجه‌ی زیادی که برای جلب نظر رهبری گروه طالبان نسبت به "روند صلح" داشت، در بیست و یک سفر به پاکستان خیلی سعی کرد سران این کشور را قانع سازد که دست از حمایت تروریست‌ها بردارند، اما این تلاش‌ها نه تنها که نرمشی در موضع طالبان و حامیان پاکستانی‌شان ایجاد نکرد، بلکه آنها بیشتر از پیش تلاش کردند تا فضای نظامی-سیاسی را به سود خود تغییر دهند. برخی از زمینه‌ها هم از سوی حکومت پیشین فراهم شد تا طالبان قوی‌تر از پیش شوند. تلاش‌های ناشیانه‌ی کرزی برای آشتی با طالبان سبب شد تا صدها زندانی این گروه از زندان‌های افغانستان رها شوند؛ زندانیانی که شماری از آنها حالا به عنوان فرماندهان جنگ طالبان در میدان نبرد حضور دارند.

اشرف غنی که جانشین کرزی شده است، سعی کرده راه رفته‌ی او را دوباره طی کند؛ اما از یک و نیم سال گذشته که غنی دست صلح و برادری را به سوی تروریست‌ها دراز کرده است، مرتب پاسخ رد دیده و کسی به ندای صلح‌خواهی افغانستان اهمیتی قایل نشده است.

طالبان چه در زمان کرزی و چه در زمان غنی، زمستان‌ها که هوا سرد می‌شود

استراحت پیشه می‌کنند و بهار که رسید به میدان نبرد باز می‌گردند. این دیگر گپ تکراری شده و نوشتن‌اش خسته‌کننده است که صلح زمستانی دروغین است و جنگ بهاری واقعیت تلخی که باید با آن کنار آمد. اما هنوز به نظر نمی‌رسد که ارگ‌نشینان این واقعیت خسته‌کننده و تکراری را پذیرفته باشند. آنها پس از هر حمله‌ی تروریستی در کابل و یا سایر نقاط کشور، در حالی که طالبان را به سرکوب و کشتن تهدید می‌کنند، روزنه‌ی سی از لطف و مهربانی هم به آنها نشان می‌دهند؛ اینکه اگر تروریست‌ها صلح را بپذیرند، آغوش حکومت باز است. این آغوش اما هیچگاهی پر نشده، دلیل‌اش هم خیلی ساده است: آنها این صلح‌خواهی ارگ را نشانه‌های قوی پیروزی تمام عیار خودشان در آینده‌ی نزدیک می‌دانند. هنگامی که ملا اختر منصور، رهبر طالبان در آغاز سال جدید خورشیدی به زیردستانش گفت، خبرهای خوشی در راه است، مطمئن بود که ۱۳۹۵ سال پیروزی‌های بیشتر این گروه در افغانستان است.

چرا او باید اینقدر مطمئن باشد؟ چون او می‌داند که دولت کابل چقدر در مسئله‌ی صلح و آشتی سیاسی با طالبان دچار توهم شده است و اختلافات درونی سران حکومت و سردرگمی ناشی از این توهم چقدر بر روان جنگی نهادهای امنیتی افغانستان اثرات بد بجا گذاشته است.

طالبان یک بار در سقوط کندز به درستی تشخیص دادند که انگیزه‌ی جنگ در صفوف نیروهای امنیتی افغانستان چقدر پایین است. این بی‌انگیزگی از نبود تجهیزات و جنگ‌افزار ناشی نمی‌شود، بلکه برخاسته از توهم "صلح با طالبان" و چندپارچگی سیاسی در سطح تصمیم‌گیری‌های کلان در کابل است.

در چنین وضع و حالی، چرا باید طالبان گپ حکومت کابل را جدی بگیرند؟

صلح پایدار در افغانستان همواره در حد یک توهم بوده و روندی هم که هر بار برای دستیابی به این هدف دوست‌داشتنی اما رؤیایی راه‌اندازی شده کاری از پیش نبرده و تروریست‌ها اهمیتی به آن نداده‌اند. آخرین نمونه‌اش پاسخ رد طالبان به فراخوان صلح‌خواهی نشست چهارجانبه است که پاکستان یکی از شرکت‌کنندگان مهم و تأثیرگذار آن بود.

شورای عالی صلح که از سوی دولت کابل برای مدیریت گفتگوهای صلح با طالبان ایجاد شده است، به حدی ضعیف و ناتوان است که توقع انجام یک

چنین مأموریت بزرگ از آن بعید به نظر می‌رسد. پیری که از سوی اشرف غنی در رأس این شورا گماشته شده است، حتا توان و حوصله‌ی گفتن دو جمله‌ی درست‌حسابی را که بتوان مفهوم درستی از آن بیرون کشید، ندارد. آیا او می‌تواند با این کهولت سن و ضعف گفتار با سیاستگران کارکشته‌ی پاکستانی و نمایندگان طالبان-که در کنار انرژی و قدرت استدلال بالا در مقایسه با سیاستگران پیر و سالخورده‌ی افغانستان، از انگیزه‌ی بلند و اراده‌ی قوی سیاسی برخوردار اند-از منافع ملی افغانستان دفاع کند؟

او مدتی پیش در مصاحبه‌ی بی‌بی‌سی گفته بود که جنگ با طالبان را جایز نمی‌داند و بنا بر این، هرگز طرفدار جنگیدن با این گروه نبوده است.

آیا گروهی که همه روزه دست به کشتار مردم ملکی زده و هواداران‌اش در شبکه‌های اجتماعی برای توجیه کشتار مردم کابل، باشندگان این ولایت را "زناکار"، "فاسد" و "دیوث" می‌خوانند، باید این گونه از سوی رئیس شورای صلح مورد شفقت و مهربانی قرار می‌گرفت؟

صلح با طالبان یک توهم تلخ و مرگبار است که بهای آنرا نه حکومت‌گران کابل بلکه مردم بی‌گناه می‌پردازند. دولت‌مردان افغانستان اگر کمترین فراستی هم دارند، باید از این توهم فاجعه‌بار که در نتیجه‌ی آن همه روزه مردم بی‌پناه در هر گوشه و کنار کشور کشته می‌شوند، دست بردارند.

صلح با گروهی که مدعی دستیابی به تام و تمام قدرت است و هیچ تمایلی برای کنار آمدن با دشمنان سیاسی‌اش ندارد، امکان‌پذیر نیست. بهتر است غنی و یاران‌اش این واقعیت تلخ را درک کنند که تنها گزینه‌ی جنگ بی‌رحمانه علیه تروریست‌ها است که می‌تواند پرستیژ از دست‌رفته‌ی دولت افغانستان را در میدان جنگ و سیاست بازگرداند. دولت کابل تنها با رویکرد تهاجمی و آشتی‌ناپذیر نظامی می‌تواند حس بزرگ‌بینی طالبان در جنگ و سیاست را از میان برده و این گروه را وادار به پذیرش سازش سیاسی کند. در غیر این صورت، نه طالبان حاضر خواهند شد که با دولت افغانستان وارد گفتگوی سیاسی شوند و نه پاکستانی‌ها مانند حکومت‌گران کابل آنقدر ساده‌لوح اند که با یکی دو نمایش دیپلماتیک ذوق‌زده شده و دل و دماغ شان را ببازند.

### طالبان یک بار در سقوط کندز به درستی تشخیص دادند که انگیزه‌ی جنگ در صفوف نیروهای امنیتی افغانستان چقدر پایین

است. این بی‌انگیزگی از نبود تجهیزات و جنگ‌افزار ناشی نمی‌شود، بلکه برخاسته از توهم "صلح با طالبان" و چندپارچگی

سیاسی در سطح تصمیم‌گیری‌های کلان در کابل است.

در چنین وضع و حالی، چرا باید طالبان گپ حکومت کابل را جدی بگیرند؟

صلح پایدار در افغانستان همواره در حد یک توهم بوده و روندی هم که هر بار برای دستیابی به این هدف دوست‌داشتنی اما رؤیایی راه‌اندازی شده کاری از پیش نبرده و تروریست‌ها اهمیتی به آن نداده‌اند. آخرین نمونه‌اش پاسخ رد طالبان به فراخوان صلح‌خواهی نشست چهارجانبه است که پاکستان یکی از شرکت‌کنندگان مهم و تأثیرگذار آن بود.

شورای عالی صلح که از سوی دولت کابل برای مدیریت گفتگوهای صلح با طالبان ایجاد شده است، به حدی ضعیف و ناتوان

است که توقع انجام یک چنین مأموریت بزرگ از آن بعید به نظر می‌رسد. پیری که از سوی اشرف غنی در رأس این شورا

گماشته شده است، حتا توان و حوصله‌ی گفتن دو جمله‌ی درست‌حسابی را که بتوان مفهوم درستی از آن بیرون کشید، ندارد. آیا

او می‌تواند با این کهولت سن و ضعف گفتار با سیاستگران کارکشته‌ی پاکستانی و نمایندگان طالبان-که در کنار انرژی و قدرت

استدلال بالا در مقایسه با سیاستگران پیر و سالخورده‌ی افغانستان، از انگیزه‌ی بلند و اراده‌ی قوی سیاسی برخوردار اند-از

منافع ملی افغانستان دفاع کند؟

## برگی از تاریخ

## مصاحبه با گلالی ملکیار داوود

### در مورد کودتای هفت ثور

"**لطفن خود را معرفی نمائید؟**

من گلالی ملکیار داوود، خانم شهید محمد عمر داوود، پسر کلان سردار محمد داوود هستم.

**در وقت بروز واقعه‌ی ناگوار هفت ثور ۱۳۵۷ شما در کجا تشریف داشتید؟**

من در آن روز در خانه بودم، طرف‌های ده بجه روز به دیدن مادرم بی‌بی زینب جان مادر عمر خان رفتم، وقتیکه مرا دید فورن از احوال خواهرم لیلا پرسان کرد که چطور است، من گفتم که از دو هفته به این طرف بسیار زیاد ناچور است و صحتش خوب نیست. برایم گفت، می‌توانی که برویم به دیدنش؟
برایش گفتم، در صورتیکه برای شما زحمت نباشد، هزار دفعه. همان بود که من و بی‌بی زینب جان و شینکی جان هر سه به دیدن لیلا رفتیم، لیلا را دیدیم. لیلا به راستی هم صحتش خوب نبود. در وقت بازگشت وقتیکه به خانه رسیدیم ساعت ۱۲ بجه روز بود. در دروازه‌ی خانه و حویلی بسیار عسکر بود. تعجب کردیم که در وقت رفتن هیچ گپ نبود ولی در بازگشت صحنه قسمی دیگر است. یک بار صاحب منصبان برایم گفتند که یک کودتا براه است، از طرف همان صاحب منصب به ما هدایت داده شد تا به طرف ارگ برویم. موتر بی‌بی زینب جان که شینکی جان هم در آن بود به طرف ارگ رفت و من از موتر خارج شدم. برای اینکه عمر شهید شوهر من پیش خانه ایستاده بود با نامبرده گپ زدم، بعد از آن به خانه رفتم، از خانه دوباره بیرون آمدم و به مکتب رفتم تا دختران خود (هیله و غزال) را ببینم که در مکتب هستند یا خیر و پسانتر به ارگ رفتم.

**دختران تان چند ساله بودند؟**

هیله پانزده ساله بود و غزال دوازده ساله

**شوهر شما عمرخان به کدام ساعت و در کدام محل به شهادت رسید؟**

شوهر من عمر به داخل ارگ ساعت یک بجه‌ی شب به شهادت رسید و آن وقتی بود که نه تنها عمر بلکه من و هیله و غزال هر چهار نفر بر پشت خود هفت مرمی خوردم و عمر سه انگشت خود را از دست داد و مرمی به قلبش اصابت کرد و جابجا به شهادت رسید و غزال دختر من بعد از یک ساعت به شهادت رسید و هیله در صبح همان روز به شهادت رسید.

**در این وقت تعداد زخمی‌ها به چند نفر رسیده بود؟**

در این وقت کاکای محترم من سردار محمد نعیم خان زخم برداشت و پای زرلشت داوود نیز زخمی شد. همچنان صفورا نواسه‌ی سردار محمدرعیم خان در همان لحظه جابجا به شهادت رسید. ناگفته نماند که عمر و صفورا اولین دو نفر از جمله خاندان شهید داوود بودند که جام شهادت را نوشیدند.

**دو پسر دیگر شهید داوود چه وقت جام شهادت را نوشیدند؟**

محمد خالد داوود ساعت یک بجه‌ی شب زخمی شد و چهار ساعت دوام کرد تا که جان به حق سپرد و بسیار تکلیف دید. ویس داوود در وقت صبح وقتی که کمونیست‌های خون‌خوار داخل شدند و دوباره به زخمی‌ها و غیرزخمی‌ها فیرهای ظالمانه نمودند، به شهادت رسید و در آن وقت پدر من محمد داوود نیز به شهادت رسید و همچنان به شمول مادرم بی‌بی جان و کاکای محترم من وزیر صاحب خارجه سردار محمد نعیم خان همگی به شهادت رسیدند.

**وقتی که اعضای فامیل شهید داوود زخم برداشتند در این وقت داکتر و دوا بود یا خیر؟**

هیچ کس و هیچ چیزی نبود. یگانه چیزیکه بود آن که کمونیست‌های خونخوار به طور ظالمانه و بی‌رحمانه به فیرهای خود دوام می‌دادند و به هیچ یک از زخمی‌ها رسیدگی نشد. وقتی که پدرم محمد داوود به شمول دیگر اعضای خانواده شهید شدند، نمی‌دانم که با اجساد شهدا چه کردند و حتا تا به امروز معلوم نیست که اجساد شهدا را به کجا انداختند؟

**یعنی اگر دوا و داکتر می‌بود، شاید از خونریزی جلوگیری می‌شد و امکان داشت که بعضی از زخمی‌ها که قبلن زخمی شده بودند، زنده می‌ماندند؟**

به داخل ارگ دوا و داکتر و کدام چیزی که به زخمی‌ها کمک می‌کرد، وجود نداشت.

**وقتی که پسران داوود به شهادت رسیدند با دیدن آن در آن لحظه داوود چه نوع عکس‌العمل نشان داد؟**

با تمام متانت پیشانی هر دو پسر شهید خود را بوسید و هیچ حرفی نزد و همچنان مادرم بی‌بی زینب جان هم اجساد پسران شهید خود را دید، بدون اینکه قطره‌ی اشک خود را ریخته باشد، مرتب دعا می‌کرد و با تمام متانت و بزرگواری این صحنه‌ی غم‌انگیز را تماشا کرد تا که خودشان نیز به شهادت رسید."

**منبع: زندگی‌نامه‌ی ولس‌مل(به قلم خودش)، کابل: د افغان ملی جریده، ۱۳۸۹، صص ۶۱۲-۶۱۴**

گردید.(۸)

قدرت نمایی حزب در مراسم تشییع، داوود را به شدت عصبانی ساخته و وی را تحریک کرد تا رهبران آنرا به زودی دستگیر و محکمه نماید.

پس از دستگیری رهبران آن حزب بتاريخ ۶ ثور، به اعضای حزب درون قوای مسلح دستور داده شد تا کودتا را فردا به راه انداخته و جمهوری محمد داوود را سرنگون سازند. در نتیجه بتاريخ ۷ ثور توسط نظامیان منسوب به آن حزب کودتا آغاز و ساعت ۵ عصر همان روز پس از گرفتن رادیوی افغانستان، درحالیکه داوود تا آن زمان زنده بود و رهبران حزب در مورد زندگی و مرگ او جلسه دایر کرده بودند، سقوط نظام اعلام شد.(۹)

سرانجام، پس از آنکه مقاومت گارد در مقابل کودتاچیان پایان یافت، داوود و خانواده‌اش توسط نظامیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان تیرباران و کودتاچیان پیروز و افغانستان وارد مرحله‌ی دشوار تاریخش گردید، ولی رنج منازعه‌ی پشتونستان برای مردم افغانستان پس از ۳۸ سال همچنان در نقطه‌ی اول دایره‌ی آغاز قرار دارد.

**منابع:**

**اردو و سیاست، نوشته‌ی محمد نبی عظیمی، پشاور، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱**

**کشور شاهی افغانستان و ایالات متحد امریکا، نوشته‌ی لیون پاولادا و لیلا پاولادا، ترجمه‌ی غلام**

**صفدر، ۱۳۸۸، پشاور، ص ۱۴۵**

**همان؛ ص ۲۰۴**

**همان؛ ص ۱۴۸**

**همان ص ۱۴۸**

**جنگ افغانستان، نوشته‌ی اولیوبه روا، ترجمه‌ی**

**ابوالحسن سروقد مقدم، ۱۳۶۶، مشهد، ص ۵۵**

**همان، ص ۵۷**

**افغانستان در قرن بیستم، نوشته‌ی ظاهر طنین،**

**۱۳۸۳، تهران: عرفان، ص ۲۱۴**

**همان، ص ۲۲۳**

**اردو و سیاست، نوشته‌ی محمد نبی عظیمی، پشاور؛ ۱۳۷۷، ص ۱۳۹**

# کودتای هفت ثور و منازعه‌ی...

شوروی‌ها پس از آنکه مهار تربیه و تجهیز اردو را در دست گرفتند، با استفاده از نفوذ ستون پنجم (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) نجبگان نظامی را پس از آموزش نظامی و تربیه‌ی سیاسی، توانستند در نقاط کلیدی دستگاه نظامی کشور جابجا نمایند.

به تدریج سیاست بی‌طرفی عنعنوی افغانستان در سطح بین‌المللی زیر سوال قرار گرفته و در سال ۱۹۵۷ مجلس امنیت ملی ایالات متحد امریکا، وضعیت افغانستان را پیش‌بینی و در نتیجه فیصله کرد که افغانستان آنقدر زیر بار قرضه‌ی شوروی‌ها قرار گرفته که دیگر استقلال و بی‌طرفی آن مورد شک قرار دارد.(۳)
به دنبال آن بررسی، در جریان سال ۱۹۵۹ جنرال محمد ایوب زعیم پاکستان راجع به توسعه‌ی نفوذ شوروی در افغانستان سفیر ایالات متحد امریکا را در جریان قرار داده و گفت که قرضه‌ی شوروی‌ها اکنون بالغ بر ۳۰۰ میلیون دالر گردیده که افغان‌ها هرگز با بودجه‌ی سالانه ۵۰ میلیون دالری‌شان آنرا واپس تادیه نمی‌توانند. شوروی‌ها ۴۰درصد تجارت افغان‌ها را زیر کنترل و قوای مسلح آنرا با تجهیز سلاح ثقیله‌ی تانک و هواپیماهای تهاجمی، در یک وضعیت نگران‌کننده برای پاکستان قرار داده اند. از نظر ایوب در واقع افغانستان در همان سال از جانب شوروی‌ها اشغال و روس‌ها در سرحدات پاکستان رسیده بود.(۴)

در اوایل سال ۱۹۶۰ وقتی‌که ایزنهاور رئیس‌جمهور امریکا خواست برای یک دیدار رسمی شش ساعته در کابل توقف داشته باشد، زمانیکه طیاره‌ی حامل او به میدان هوایی نظامی کابل نشست کرد، زمانیکه وی از راه پله های طیاره پایین شد، متوجه گردید که از طرف گارد احترام روسی پذیرایی می‌گردد.(۵)

سیزده سال پس از آن حادثه کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ -۱۹۷۳ و آن هم به همکاری افسرانی که در اتحاد شوروی تعلیم و اغلب عضویت حزب دموکراتیک خلق را

# موج سوم بنیادگرایی در ...

انواع خُلق و عادت‌های تاریخی با هم آمیخته،

مشکلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیچیده‌یی را به بار می‌آورد، ساختار عقب‌مانده‌ی اجتماعی، بی‌سوادی، فقر و ابزارسازی سیاسی از باورهای اعتقادی مردم، از مجاری پنهان و غیرقابل شناسایی که امروز مردم رنج‌دیده‌ی کشور به آن دچار گردیده است، آینده‌ی دشواری را پیش پای نسل کنونی و حتا آینده‌ی کشور قرار داده است.

از آنجاییکه دستاتیر و قوانین دینی به گونه‌ی نهایت عمیق درون ابعاد مختلف زندگی انسان افغانی نفوذ عمیق دارد، این مسئله سبب گردیده تا امواج بنیادگرایی هر کدام به شکلی از اشکال با یک بستر آماده از نگاه فکری در تماس قرار داشته و از آن برای دسترسی به اهدافش به گونه‌ی دلخواه نیرو استخدام نماید.

مشروعیت باورهای دینی که در محوریت آن دفاع از اسلام و مبارزه با کفار قرار دارد، به ویژه موج سوم بنیادگرایی را که در شرایط کنونی، موجودیت قوای خارجی بهترین ابزار تبلیغ برای تحریک انسان مسلمان، دستاویز آن به شمار می‌رود، در وضعیت قابل توجیه برای ادامه مبارزه‌اش قرار داده است.

جامعه‌ی افغانستان که در بخش‌های وسیع آن

تأویل از منظر این بینش پایه‌های اعتقادی و باور قاطع مؤمن را سست ساخته و زمینه را برای تأویلات بعدی فراهم می‌سازد. در نتیجه باور استوار و راسخ متزلزل گردیده و انسان به سمت گمراهی جهت می‌یابد. در مقابل فرایند اعتقاد راسخ، ایمان و یقین را در پی داشته و انسان را به یک مسلمان مؤمن و قاطع مبدل می‌سازد.

در منظر این دیدگاه، تاریخ راستین اسلام به روزگار سلف بر می‌گردد، پس از آن روزگار، این تاریخ به تدریج به فساد و تباهی کشیده و آرام آرام از اعتبار آن کاسته شده است. در جریان این نگاه، علت اصلی ناکامی مسلمانان دوری از تاریخ راستین اسلام و توجه به دانش امروزی و ارزش‌گذاری به تجربه‌ی بشری است. درحالیکه کسب دانش امروزی و آن هم از محضر یک انسان نامسلمان برای یک مسلمان، نباید در شأن یک مسلمان مؤمن و قاطع وجود داشته باشد.

در عین حال، دانشی که اساس آن به منابع تاریخ سلف اسلام ارتباط نداشته باشد، از حقانیت برخوردار نبوده و نمی‌تواند برای یک انسان مسلمان و باایمان پدیده‌ی رهایی‌بخش به شمار آید.

بدون شک تطبیق این شیوه‌های سختگیرانه، در کشوری که مذاهب با فرهنگ‌های سنتی و



نقد اجتماعی

## قتل ستایش؛ جنایت استخوان‌سوز

کدام خادم فایز

چندی قبل، رسانه‌ها گزارش دادند که ستایش قریشی بامداد ۲۲ حمل از منطقه خیرآباد ورامین در جنوب تهران ناپدید شده است. پولیس پس از ۲۴ ساعت جستجو سرانجام موفق می‌شود تا جسد سوخته‌ی وی را پیدا و آنرا به خانواده‌اش تسلیم نماید. ستایش شش ساله که برای خرید آیسکریم به مغازه نزدیک منزلش رفته بود، هرگز به خانه باز نگشت. او توسط پسر هفده ساله‌ی ایرانی ربوده شده، مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد و سرانجام جسدش با اسید سوخته می‌شود.

یک روز بعد ۲۳ حمل، پدر ستایش از دستگیری قاتل توسط پولیس خبر داده و گفت که مجرم به جرمش اعتراف کرده است. رسانه‌ای شدن این ماجرا، واکنش‌های گسترده‌ی را در شبکه‌های اجتماعی به دنبال داشته است؛ صفحه‌ی فیسبوکی بنام "من ستایش هستم" شکل می‌گیرد و برای دادخواهی صدا در می‌دهد. این واکنش‌ها از فضای مجازی به فضای واقعی تغییر شکل می‌دهد. از اعضای پارلمان، فعالان مدنی و حقوق بشری در افغانستان تا نزدیکان ریاست جمهوری، فعالان مدنی و رسانه‌ی ایران در این مورد واکنش نشان داده و از مراجع عدلی و قضایی ایران، خواهان تطبیق عدالت در مورد این رویداد می‌شوند. در کنار سفارت افغانستان مقیم ایران، احمد بهزاد-نماینده‌ی مردم هرات در پارلمان، قدرت الله رجوی- فعال مدنی، محمد کاظم کاظمی-شاعر، نویسنده، فعالان رسانه‌ی افغانستان و شهیندخت ملاوردی-فعال سیاسی و معاون رئیس جمهوری ایران، محمدعلی بهمنی قاجار-وکیل مدافع در ایران، حسین هاشمی-استاندار تهران، حسین نقوی حسینی-نماینده‌ی ورامین در مجلس ایران، عبدالرضا ناظری-فرمانده انتظامی شرق تهران، شیرین عبادی-برنده‌ی جایزه صلح نوبل از ایران، همه با خانواده‌ی ستایش ابراز همدردی کرده و در زمینه خواهان تطبیق عدالت شدند.

فعالان مدنی در بامیان و کابل برای ستایش دادخواهی کردند؛ ده‌ها معترض در یک گردهمایی در چوک الیکین در بامیان و صدها نفر در کابل پیش سفارت ایران در اعتراض به کشته‌شدن ستایش تجمع کرده بودند. معترضان از هر دو دولت خواستند تا به پرونده‌ی ستایش رسیدگی کنند.

در ایران، نه تنها تجاوز جنسی بر کودکان و زنان افغانستانی مسئله‌ی قابل تأمل است، بلکه تجاوز بر ملکیت، حقوق کاری و حقوق انسانی آنان نیز قابل بحث است. خانواده‌های افغانستانی از حق تعلیم، صحت و کار برخوردار نیستند. در ایران، بعضی از کارفرمایان به حقوق کارگران افغانستانی احترام نمی‌گذارند. مزد کارگری شان را به تأخیر می‌اندازند و حتا گاهی از مجموعه‌ی مزد شان کاسته، مقدار اندکشان را به آنان می‌دهند. همین طور، از هیچ نوع بیمه‌ی مالی، جانی، صحتی برخوردار نیستند. کارگران افغانستانی نه تنها حقوق کاری شان پایمال می‌گردد، بلکه حقوق انسانی شان نیز بخاطر اینکه افغانستانی هستند، خدشه‌دار می‌شود. بعضی افغانستانی‌هایی که حتا به صورت قانونی وارد خاک افغانستان می‌شوند، مورد آزار، اذیت و تحقیر قرار می‌گیرند.

نظر به قانون بین‌المللی مهاجرت، کسانی که در یک کشور بیش از ده سال زندگی کنند، کشور میزبان باید به آنان پناهندگی اعطا کند، ولی در ایران خیلی از خانواده‌ها همانجا متولد و در همانجا دفن شده اند، اما هنوز به عنوان مهاجر شناخته می‌شوند و از مزایای حقوق شهروندی برخوردار نیستند. در نهایت، همان تحلیل خانم شیرین عبادی است که "خون‌بهای ستایش، بهبود وضعیت افغانستانی‌ها در ایران است." این یکی از جامع‌ترین تحلیلی است که می‌توان در مورد قضیه‌ی ستایش و ده‌ها قضایای مشابه انجام داد؛ زیرا، ستایش تنها قربانی چنین جنایات نیست، ده‌ها ستایش دیگر نیز چنین قربانی شده اند، ولی آنان همانند ستایش خوشبخت نبوده اند که قضایای شان رسانه‌ی شوند و دولت را مجبور به پاسخگویی نماید. همین طور، بر هزاران کارگر دیگر، ظلم، ستم و بی‌دادگری روا داشته شده است که هرگز به داد شان رسیدگی نشده است. پس تنها خون‌بهایی که دولت ایران باید بپردازد، تضمین حقوق شهروندی و بهبود وضعیت افغانستانی‌ها در ایران است.



پیش می‌رود. قانون و معیار در چگونگی مواد و روش درسی در صنف‌ها، سلیقه‌ی خود استاد است. اگرچه تعدادی با استفاده از این امکان، شیوه‌های خوب و صوابی را در پیش می‌گیرند. اما همه چنان نیست. تعدادی هم با استفاده از این امکان خودشان را مسئول می‌دانند که فقط در صنف آیند و چپتر درسی شان را هرچه زودتر تمام کرده، امتحان گیرند و یا به تعبیری برای این حضرات تمام کردن مهم‌تر است تا فراگرفتن! و جالب‌تر از همه اینکه قصه‌ی روز اول و آخر این طیف امتحان است. در جریان سمستر، امتحان چوبی است برای کوبیدن بر سر آن‌عده از دانشجویانی که از حکم این استادان سر بیچانند. احکام این قانون (سلیقه‌ی استادان)، بیشتر از سمسترهای اول شگوفه کرده، به تدریج ثمر می‌بخشد و رابطه‌ی دانشجویان با استادان هم از همین ساعات کج‌گذاری می‌شود. از طرفی هم رویه‌های ناسالم مسئولان با دانشجویان، در فرایند راه‌یابی به دانشگاه تا ورود و تغییر محیط اجتماعی، ایشان را مجبور به چاپلوسی‌های زاید می‌کنند. از اینکه در دوره‌ی نوجوانی و جوانی زندگی انسان، ایده‌آل‌ترین شخصیت‌ها در ابتدا پدر و بعد معلم هست. این اثر پذیری و تقدس‌گرایی در ابتدا به اندازه‌ی است که به نقل از رفیقی که می‌گفت: "ما فکر می‌کردیم معلم ما حتا هیچ تشناب نمی‌رود و بلند نمی‌خندد و...!" با این حال، دانشجویان در دانشگاه‌ها با هرکی سر می‌خورند یا کاری برای انجام در پیش دارند، برای رفع حاجت، حتا اگر طرف، مأمور بست چهار و پنج هم باشد، به ناچار "استادش" می‌خوانند؛ که هم مرز و تعریف استاد "دیورند" گونه هست و هم روحیه‌ی دانشجویان حقیرشده و مظلوم.

با این حساب نسلی که باید مطابق به معیارهای انسانی ایده‌آل در جامعه‌ی انسانی امروزی تحویل داده شود و یا به تعبیر اول، فرشته‌ی زیبای انسانیت‌اش از درون زاید‌های ناصواب کشف شود، زخمی و معیوب ابدی می‌شود.

ما، سنگ‌تراشان انسانیت در حد اکثر بدون تیشه‌ی سنگ‌تراشی اند؛ و یا اعتقاد به استفاده‌ی تیشه و پیشه‌ی مناسب برای تراشیدن سنگ‌های زاید تا بیرون آوردن و استخراج فرشته (دانشجویی مطلوب) ندارند. بیشتر ایشان یا چون موریانه در برچیدن زاید‌های ناصواب عمل می‌کنند یا هم با گلنگ و پیشه‌ی پلنگ! که در شیوه‌ی اولی فرشته‌های مقصود همچنان مدفون سنگ‌ها می‌مانند و در پیشه‌ی دوم فرشته‌ها زخمی و همیشه معیوب می‌شوند.

شیوه و پیشه‌ی را که عده‌ی زیادی از استادان در دانشگاه‌های به خصوص دولتی به کار می‌برند، چنان بوده که مایوس و شکسته می‌باشند. در مواردی حتا این پیشه‌ها و تیشه‌ها چنان زخم عمیق و ناسوری در اندام لطیف و نظیف اخلاق و شخصیت اجتماعی-انسانی می‌زند که تا نسل‌ها شاید دل این موجود را بسوزاند.

برخوردهای خشن و آتشین و تحقیرآمیز از روش‌های معمول عده‌ی از استادان است. استاد با تسبیح و قلم دست داشته‌اش به طرف دانشجو می‌شتابد و گاهی هم می‌کوبد. گاهی دانشجو قربانی احساسات استاد می‌شود. استاد قهر و خشم و عقده‌اش را بالای دانشجویان خالی می‌کند و گاهی هم این عقده‌گشایی‌ها تا حد دشنام‌های کوچک‌یی

**شیوه و پیشه‌ی را که عده‌ی زیادی از استادان در دانشگاه‌های به خصوص دولتی به کار می‌برند، چنان بوده که مایوس و شکسته می‌باشند. در مواردی حتا این پیشه‌ها و تیشه‌ها چنان زخم عمیق و ناسوری در اندام لطیف و نظیف اخلاق و شخصیت اجتماعی-انسانی می‌زند که تا نسل‌ها شاید دل این موجود را بسوزاند.**

**برخوردهای خشن و آتشین و تحقیرآمیز از روش‌های معمول عده‌ی از استادان است. استاد با تسبیح و قلم دست داشته‌اش به طرف دانشجو می‌شتابد و گاهی هم می‌کوبد. گاهی دانشجو قربانی احساسات استاد می‌شود. استاد قهر و خشم و عقده‌اش را بالای دانشجویان خالی می‌کند و گاهی هم این عقده‌گشایی‌ها تا حد دشنام‌های کوچک‌یی**

**است تا فراگرفتن!**

است تا فراگرفتن!